

بررسی و نقد مقاله «مفهوم مهدی در تشیع دوازده امامی»

از دائرة المعارف ایرانیکا

روح الله شاکری زواردهی^۱

محمد رضا برته^۲

چکیده

آموزه مهدویت یکی از دغدغه مندی‌هایی است که حساسیت مستشرقان را عموماً و شیعه پژوهان غربی را به طور خاص برانگیخته است. شمار درخوری از متفکران این حوزه، با تکیه بر روش مطالعات تاریخی، به بازخوانی آموزه مهدویت و گره‌انگاری‌اش از سنت‌های دینی پیشین اصرار ورزیده‌اند. شاید بتوان «مفهوم مهدی در تشیع دوازده امامی» از دایرة المعارف ایرانیکا، اثر امیر معزی را یکی از شاخص‌ترین آثار، به این روش دانست.

او می‌کوشد شواهدی به دست دهد که آموزه مهدویت، محصول تطوری تاریخی و نتیجه زبردستی عالمان شیعی در مسیر بازتولید هویت تشیع، در سایه اقتباس از فرهنگ‌ها و ادیان دیرپای پیشین باریشه‌هایی عموماً ایرانی بوده است. البته چنین رویکردی با انتقاداتی جدی از سوی ارباب اندیشه تفکر شیعی مواجه شده است. ایشان افزون بر سویه‌داری چنین تحقیقاتی، آن‌ها را فاقد شواهد تاریخی متقن می‌داند و در پاره‌ای از موارد معتقد اند تحقیقاتی از این دست، از یکی‌پنداری الگوی تحول مسیحی و اسلامی رنج می‌برند و طراحان ایده مذکور، به تطبیقی ناکافی بین آنچه در فرهنگ غربی-مسیحی گذشته است، با فرهنگ شیعی-شرقی دست زده‌اند. مقاله پیش‌رو تلاشی است در جهت ارائه گزارشی روادارانه از «مفهوم مهدی در تشیع دوازده امامی» و بررسی آن بر اساس الگوهای تحلیل محتوا، روش شناسی مطالعات تاریخی و رویه‌های پیش گفته.

واژگان کلیدی: مهدویت، شیعه پژوهی، دوازده امامی، امیر معزی، ایرانیکا.

shaker.r@ut.ac.ir

۱. استادیار گروه شیعه‌شناسی، پردیس فارابی دانشگاه تهران

mbarteh@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری مدرسی معارف دانشگاه باقرالعلوم

مقاله «مفهوم مهدی در تشیع دوازده امامی» (Amirmoezzi"2007) نوشته محمد علی امیرمعزی، با هدف معرفی آموزه مهدویت به محققان و خوانندگان غربی نگاشته و به عنوان یکی از مداخل دایرة المعارف ایرانیکا^۱ منتشر شده است.

مقاله مورد نظر را می‌توان یکی از تحقیقاتی دانست که به روشنی روش شناسی پژوهشی تاریخی را پیموده و البته نگارنده آن نیز معتقد است که شیعه شناسی به معنای دقیق کلمه فقط در سوربن اجرا می‌شود؛ دانشگاهی که وی در آن فارغ التحصیل شده و به فعالیت پژوهشی در یکی از مراکز اقماری آن، یعنی مدرسه عملی پژوهش‌های عالی (EPHE) پرداخته است.

بر این اساس، می‌توان مفهوم مهدی در تشیع دوازده امامی را نمونه مناسبی به منظور آشنایی با آنچه در شیعه پژوهی معاصر در غرب می‌گذرد؛ قلمداد کرد. از این رو، ضمن گزارشی تحلیلی از نگارنده، ساختار، محتوا و روش پژوهش، مواردی اجمالی از نقدهای ممکن را مورد توجه قرار خواهیم داد.

آشنایی با نگارنده

امیرمعزی، متولد ۱۹۵۶ در تهران، از اسلام‌شناسان ایرانی تبار مقیم فرانسه است. وی که

۱. دایرة المعارف ایرانیکا، یکی از آثار و منابع ایران پژوهی در عصر حاضر به شمار می‌رود. به واقع باید اذعان کرد که ایرانیکا مهم‌ترین دایرة المعارفی است که توسط محققان عمدتاً غربی در حوزه ایران‌شناسی تألیف شده است. از آن‌جا که مداخل بسیار زیادی از این دایرة المعارف مرتبط با اسلام و حوزه مطالعات اسلامی است، این دایرة المعارف مورد توجه و مراجعه محققان اسلام‌پژوه غربی نیز قرار گرفته است.

گرچه اکثر مداخل این دایرة المعارف، توسط محققان برجسته غربی در موضوعات مربوط نوشته شده است؛ سروراستار آن احسان یارشاطر، محقق ایرانی الاصل و زاده همدان است. او که نگارش این اثر را به همت دانشگاه کلمبیا در ایالات متحده و با پشتیبانی مالی دولت ایران آغاز کرده بود، به اتمام آن در ۸ مجلد امیدوار بود؛ اما اکنون با حجمی مضاعف و مجلداتی بسیار بیش‌تر رو به تکامل است. اقبال اسلام‌شناسان و ایران‌پژوهان غربی از سویی و مراجعه و اهتمام ایرانیان و جامعه علمی کشور به این اثر از سوی دیگر، سبب فزونی اهمیت و اعتبار این دایرة المعارف شده است (<http://www.iranicaonline.org/pages/about>).

از شاگردان هانری کربن بوده، در سال (۱۹۹۱م) از دانشگاه سوربن فرانسه دکترای خاورشناسی و مطالعات ادیان را اخذ کرد. گفته می‌شود رساله دکترای او با عنوان «تفسیر و الهیاتی اسلام شیعی»، نخستین رساله دکتری درباره شیعه بوده که در دانشگاه‌های غرب دفاع شده است. وی هم‌اکنون در حوزه الاهیات شیعی، عرفان اسلامی و در دانشگاه سوربن به تدریس و پژوهش مشغول است.

گزاره نخواهد بود اگر گفته شود نویسنده، محقق است که می‌کوشد اسلام شیعی را برپایه صرفاً متون کهن تاریخی-حدیثی و با تکیه بر فیلولوژی بررسی و بازشناسی کند. او معتقد است آثار متفکران شیعه، بازتاب دهنده اندیشه‌ها، آمال، تمایلات و از همه مهم‌تر زمینه‌های عینی حیات متفکرانند تا ارائه کننده واقعیات مسجل تاریخی. بر این اساس، او بسیار در تلاش است به جای ایجاد ارتباط و پیوندی آسمانی-وحيانی بین آموزه‌های شیعی و حقیقت غیبی و الهی، آن‌ها را بازتابی سیاسی-اجتماعی از سوی متفکران شیعی برای بازتولید هویت جریان تشیع در طول تاریخ معرفی کند.

سهم بسزایی که مولف و مفسر در گزینش، فهم و تحلیل گزاره‌های تاریخی نزد امیر معزی دارد، او را به ارائه تفاسیری نادر و برخی انتسابات اجتهادی شاذ مجاز می‌کند که چه بسا با فهم و تلقی رایج شیعه سازگار نیست. باورهایی چون تدریج‌مندی و تکامل تاریخی امام و شئون او نزد شیعه، باورمندی به تحریف قرآن از منظر علمای متقدم و معاصر شیعه، حتی امام خمینی علیه السلام، دوگانگی تشیع باطنی و تشیع سیاسی-اجتماعی.

یکی از دغدغه‌مندی‌های اخیر امیر معزی، مسئله امامت است. او آثار قابل توجهی را به این موضوع اختصاص داده است.^۱

گزارش‌واره

مقاله مفهوم مهدویت در شیعه دوازده امامی به موضوعات گوناگونی در باب مهدویت می‌پردازد. نویسنده، مقاله را با این ادعا آغاز می‌کند که آموزه مهدویت بسیاری از عناصر خود را از ادیان و مذاهب گذشته اخذ کرده است. وی اظهار می‌کند که هدف وی از نگارش این مقاله، معرفی توصیفی مهدویت و بررسی اجمالی عناصر متخذ از سنت‌های پیشین برای فهم

۱. جهت آشنایی بیش‌تر با دیدگاه‌ها و متدولوژی پژوهشی امیر معزی (ر.ک: جازاری معمولی، سعید).

بهبتر تحول تاریخی آموزه مهدویت است. آن‌چه در ذیل می‌آید، گزارشی از مطالب مهم در این مقاله است که از زبان و منظر نویسنده بیان می‌شود.^۱ و در بخش بعد به بررسی و نقد آن خواهیم پرداخت.

آموزه مهدویت در تشیع دوازده امامی، بسیاری از عناصر خود را از جریان‌های دینی گذشته به ارث برده است. غیر از آیین‌های زردشت، مانویت، یهودیت و مسیحیت که منشأ بسیاری از تعالیم مرتبط با منجی‌گرایی و آخرالزمان در اسلام بوده‌اند؛ مؤلفه‌های آموزه مهدویت، از فرقه‌های متعدد شیعی و غیرشیعی مقدم بر تشیع دوازده امامی اتخاذ شده است. بر اساس تاریخی که معمولاً به صورت سنتی ارائه می‌شود، امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۸۷۴ م از دنیا رفتند. وفات ایشان، همانند وفات امامان پیشین، دوره‌ای از تشویش و ناآرامی را در میان مؤمنان به دنبال داشت که البته این بار شدیدتر از قبل بود. شیعیان امامی، خود، این دوران را دوران «حیرت» می‌نامند. سرنوشت رازآلود پسر یازدهمین امام به شکل‌گیری فرقه‌های متعدد در میان امامیه منجر شد. برخی گروه‌ها ادعا کردند که ایشان در خردسالی از دنیا رفتند؛ برخی مدعی شدند که او تا چندین سال زنده بود و سپس از دنیا رفت و گروه دیگری معتقد بودند که امام یازدهم اصولاً پسری نداشت. فقط اقلیت اندکی معتقد شدند فرزند امام یازدهم، زنده و غائب است و همان مهدی است که در آخر الزمان بازخواهد گشت. این باور را به تدریج همه امامیه پذیرفتند و از این رو به عنوان اثنا عشریه شناخته شدند.

مطالعه دقیق منابع این دوران نشان می‌دهد برخی از باورهایی که بعدها جزء عقاید مسلم شیعه اثنا عشری شد، در این دوره هنوز شکل نگرفته بود. برای مثال احمد بن محمد بن خالد برقی (متوفای ۸۸۷ یا ۸۹۳ میلادی) در کتاب المحاسن درمورد تعداد امامان و یا حتی مفهوم غیبت هیچ سخنی نمی‌گوید. در فصل اول کتاب، که به تفسیر اعداد اختصاص دارد، وی در مورد اعداد سه تا ده سخن می‌گوید؛ اما در مورد عدد دوازده هیچ مطلبی بیان نمی‌کند. صفار قمی نیز که معاصر برقی است، در کتاب بصائر الدرجات فقط پنج حدیث از مجموع

۱. شایان ذکر است که در گزارش محتوای مقاله، ارجاعات و منابعی را که نویسنده ذکر کرده است، حذف و فقط اصل مطالب را بیان کرده‌ایم؛ اما در بخش نقد، در موارد لازم، ارجاعات و منابع ذکر شده است.

۲۰۰۰ حدیث را به این مطلب که امامان دوازده تن هستند، اختصاص می‌دهد و در مورد غیبت نیز هیچ سخنی نمی‌گوید؛ حال آن‌که چند دهه بعد، شیخ صدوق در کتاب الخصال روایات بسیاری را در مورد عدد دوازده و دوازده امام نقل می‌کند. قدیمی‌ترین منبع موجود که در آن فهرست کاملی از دوازده امام آمده، تفسیر علی بن ابراهیم است که چندین سال پس از آغاز غیبت کبرا تألیف شده است.

تنها پس از کلینی و اثر حدیثی او بود که احادیث مربوط به تعداد قطعی دوازده امام متداول شد. با این حال، بررسی اسناد این روایات و نیز روایاتی که نعمانی در کتاب الغیبة و صدوق در کمال الدین نقل می‌کنند، نشان می‌دهد که این مجموعه‌های حدیثی از مطالب کتاب‌های کهن متعلق به سایر جریان‌های شیعی غیر امامی استفاده کرده‌اند. برای مثال، در منابع مذکور، از ابراهیم بن صالح انماطی از اصحاب امام پنجم حدیث نقل شده است. وی کتابی در مورد غیبت نگاشته و امام باقر علیه السلام را مهدی و غایب معرفی کرده است. در میان واقفیان نیز، علی بن حسن طاطری و حسن بن محمد بن سماعة هر دو کتاب‌هایی در زمینه غیبت نگاشته بودند. حسن بن علی بطائنی کوفی نیز که از واقفه بود کتابی را با عنوان کتاب الغیبة نگاشت.

همچنین دیدگاه‌های مختلفی در دهه‌های پس از وفات امام یازدهم علیه السلام در مورد ماهیت غیبت مطرح بود. برای مثال، دو دیدگاه مختلف به شخصیت برجسته‌ای همچون ابو سهل نوبختی (متوفای ۹۲۳ میلادی) نسبت داده شده است. طبق دیدگاه اول، که شیخ صدوق نقل کرده است، امام غائب «موجودُ العین فی العالم و ثابتُ الذات» است، اما طبق نظریه دیگر که ابن ندیم نقل می‌کند، امام دوازدهم علیه السلام از دنیا رفته است؛ اما فرزندی از خود به جای گذاشته که نسل امامان از طریق وی ادامه می‌یابد تا این که آخرین امام خود را به عنوان مهدی اعلام خواهد کرد. بعدها هیچ‌یک از این دو دیدگاه، پذیرفته نشد؛ اما این نمونه‌ای از تلاش علمای این دوره برای خریدپذیر کردن مفهوم غیبت است که توسط عالمانی، همچون ابن قبه رازی و شیخ مفید و شاگردانش ادامه یافت.

همه این امور نشان می‌دهد که در این دوره، امامیه دچار نوعی بحران هویت شدید شده بود و تثبیت نهایی عقاید شیعه اثناعشریه، و به عبارت دیگر، تحول تشیع امامی به تشیع دوازده امامی، به سختی و با چالش‌های فراوان صورت گرفت.



از این رو است که نعمانی در مقدمه کتاب الغیبه خود اظهار تأسف می‌کند که جمع‌کنیری از هم‌کیشانش هنوز امام غایب را نمی‌شناسند و یا در وجود او تردید دارند. شیخ صدوق نیز در ابتدای کمال‌الدین خود بیان مشابهی دارد. این تشویش‌ها سبب شد عده بسیاری از شیعیان دوازده امامی و از جمله برخی از شخصیت‌های برجسته ایشان، مذهب خود را ترک کنند.

دغدغه اصلی عالمان دوازده امامی در این دوره این بود که وجود فرزند امام یازدهم را و این که ایشان امام غایب هستند، ثابت کنند. این هدف با تلاش مستمر عالمانی همچون ابو سهل نوبختی، ابن قبه، کلینی، نعمانی و به ویژه صدوق و اثر مهمش کمال‌الدین تحقیق یافت، به گونه‌ای که هنگام تألیف کتاب الغیبه توسط شیخ طوسی، مؤلفه‌های اصلی آموزه مهدویت به خوبی تثبیت شده بود؛ مؤلفه‌هایی مانند این که فرزند امام یازدهم علیه السلام، دوازدهمین و آخرین امام است؛ اینکه ایشان دو غیبت دارد؛ در غیبت صغرا از طریق نواب اربعه با مردم در تماس بوده است و در غیبت کبری به اراده خداوند زنده می‌ماند و همان مهدی است که مجدداً ظهور می‌کند و جهان را نجات می‌دهد.

امام دوازدهم علیه السلام، هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از این رو، تحقق وعده‌ای قلمداد شده که در برخی احادیث در مورد مهدی بیان گردیده است. این احادیث احتمالاً به عاصم بن بهدله (متوفای ۷۴۴-۷۴۵ میلادی) باز می‌گردد و بدون شک خاستگاهشان قیام مختار به نفع محمد بن حنفیه است. محمد بن حنفیه هنگامی که مهدی خوانده شد، اظهار کرد که امتیاز او این است که هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

در روایات متعددی، به زبان آوردن نام مهدی نهی شده است، با هدف محافظت از وی در برابر تهدیدات حکومت عباسی. از این رو، امام دوازدهم علیه السلام با لقب‌هایی همچون مهدی، منتظر، صاحب الزمان، غائب، حجت الله، صاحب الأمر و در بیش‌تر موارد «قائم» یاد می‌شود. این امر نیز بازتاب‌دهنده تردیدهایی است که در مورد هویت مهدی وجود داشت.

طبق برخی گزارش‌ها، مادر امام زمان علیه السلام کنیزی اهل نوبه بوده است و طبق برخی گزارش‌های دیگر که بدون تردید افسانه هستند، ایشان نوه امپراتور بیزانس، از شاگردان شمعون حواری، بوده است.

ماجرای تولد معجزه آسا و مخفیانه امام دوازدهم، به روشنی واجد ویژگی‌های یک داستان غیرواقعی است؛ در عین حال منعکس‌کننده تردیدهای مستمری است که در بین

امامیه در مورد اصل وجود فرزندی برای امام حسن عسکری علیه السلام وجود داشت. تصادفی نیست که «تولد پنهانی» یکی از نشانه‌های منجی شمرده شده است.

تولد و دوران کودکی امام دوازدهم، تولد همچون سایر امامان، سرشار از حوادث معجزه آسا توصیف شده است. طبق گزارش‌های سنتی، ایشان در همان کودکی، دارای علم لدنی و قدرت‌های فوق‌العاده بوده‌اند. پس از وفات پدر، غیبت صغرای امام دوازدهم آغاز می‌شود. گفته می‌شود در این دوران که حدود هفتاد سال طول کشید، امام دوازدهم از طریق چهار نایب با شیعیان در ارتباط بوده است. طبق باور سنتی، در سال ۳۲۹ هجری، چهارمین و آخرین نایب، نامه‌ای از امام دریافت کرد که طبق آن، از آن تاریخ به بعد هیچ‌کس او را نخواهد دید و نایب او نخواهد بود و هر کس ادعای نیابت کند، دروغ گو است. بدین ترتیب، مرگ چهارمین نایب، سرآغاز دورانی را رقم زد که بعدها به «غیبت کبرا» معروف شد.

در سنت شیعی، چهار علت برای غیبت امام زمان ذکر شده است: ۱. حفظ جان ایشان؛ ۲. بیعت نداشتن ایشان با هیچ‌یک از حاکمان؛ ۳. امتحان مؤمنان؛ ۴. رازی که تا آخرالزمان مستور خواهد بود.

منشأ مفهوم دو غیبت را که اولی از دومی کوتاه‌تر است؛ باید در باورهای واقفیه جست و جو کرد که آن را از نشانه‌های آشکار مهدی می‌دانستند. ایشان این دو دوره غیبت را بر دو دوره حبس امام موسی کاظم علیه السلام تطبیق می‌کردند و آن را از دلایل مهدویت امام هفتم می‌دانستند. تأثیر واقفیه را می‌توان در یکی از احادیث موجود در مجامع حدیثی دوازده امامی که سخن از زندانی شدن منجی به میان آورده است؛ مشاهده کرد.

باور به این که نواب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغرا چهار تن بوده‌اند نیز از باورهایی است که مدت‌ها پس از آغاز غیبت صغرا و به احتمال زیاد در نیمه دوم قرن دهم میلادی شکل گرفت. همان‌گونه که مشاهده کردیم، برقی و صفار اصولاً به موضوع غیبت اشاره‌ای نمی‌کنند. نوبختی در فرق الشیعه و اشعری قمی در مقالات، که در اواخر قرن نهم می‌زیستند نیز از نواب هیچ سخنی به میان نمی‌آورند. حتی نعمانی که در نیمه اول قرن دهم می‌زیسته است نیز سخنی از نایبان سخنی به میان نیاورده است. کلینی و کشی از نواب متعددی سخن می‌گویند، نه از نواب اربعه. کلیم^۱ در تحقیقی که انجام داده، به خوبی نشان داده است که



حسین بن روح نوبختی اولین کسی بود که ادعا کرد تنها نایب امام غایب و در نتیجه رهبر امامیان است. طبق دیدگاه کلم، باور به نیابت انحصاری از امام زمان، توسط خاندان نوبختی که در بغداد دارای نفوذ و قدرت بودند، ابداع شد و مدت‌ها طول کشید تا تثبیت شود. حتی نیم قرن بعد، شیخ صدوق که از نواب اربعه سخن می‌گوید، همچنان از افراد مورد اطمینان امام غایب در شهرهای مختلف نام می‌برد.

تاملاتی چند

آنچه در پی می‌آید، بررسی انتقادی محتوا و شاکله مقاله مبتنی بر رویکرد تحلیل محتوا است. در ابتدا پیش فرض‌های مقاله مورد ارزیابی و سپس مبانی نظری نویسنده و در نهایت مدعیات نگارنده را به تحلیل خواهیم نشست.

پیش انگاری و پیش فرض انگاری

در یک تناظر یابی بین رشته‌ای میان منطق و تاریخ، می‌توان گفت پیش انگاری یا استنتاج فرضیه‌های مختلف مبتنی بر اطلاعات به دست آمده از یک گزاره منطقی یا تاریخی، با دانش و مهارت شخص، رابطه‌ای معکوس دارد. در واقع هرچه دانش انسان نسبت به قضیه و اطراف آن بیش‌تر شود، پیش انگاری‌ها و فرضیه پردازی‌هایش تقلیل خواهد یافت. از سوی دیگر، گرچه همیشه خالی از پیش فرض بودن به معنای تامش مورد مناقشه عملی بوده است؛ به همان میزان عدم دخالت دادن پیش فرض‌ها در گردآوری، تحلیل و تقویت احتمالات از الزامات تحقیق عینی دانسته شده است.

فارغ از مبنای معرفت‌شناختی پژوه حاضر که بدان خواهیم پرداخت، مطالعه مقاله در سیری کلی، مخاطب را با مهندسی اطلاعات و پردازش داده‌ای مواجه می‌کند که سامان یافته تا خواننده را به مقصدی از پیش تعیین شده برساند. به عنوان مثال، وقتی صحبت از مادر امام دوازدهم می‌شود، با ادبیاتی ظاهراً آکادمیک و تخصصی (According to some accounts) و (according to other accounts) دیدگاه‌های متفاوت در خصوص نسب ایشان طرح می‌شود؛ در حالی که شاید اگر ادبیات به کار رفته، هم سنگ اتقان و ارزش تاریخی شواهد طرفین می‌بود، علمی‌تر می‌نمود. هم‌تراز پنداری نقل‌های غیر همسنگ، به همان میزان غیر علمی است که دخالت دادن دیدگاه شخصی در ادبیات نگارشی و گزینش واژگان حامل قضاوت.



پیش فرض داروینی که از انسان شناسی مبتنی بر فیزیولوژی آغاز کرده و عرصه‌های، جامعه شناسی و معرفت شناسی را نیز در هم کوبیده است، تبیینی را که با ابزارهای تجربی مقبول تر باشد، یکسره بهترین تبیین معرفت شناختی برای پدیده‌های مختلف قلمداد می‌کند. در چنین نگرشی وقتی می‌شود پدیده‌ها و اتفاقات اجتماعی را وقایعی تاریخی مند و در مسیر شدن و غیر مستند به علتی بیرونی، نادیدنی و غیر تجربی دانست؛ قطعاً اولویت با همین تحلیل است. در واقع بهترین تحلیل مقبول‌ترینش به لحاظ تجربی - تاریخی است.

اگر سویه کلی روش تحلیل این باشد، به روشنی انتظار می‌رود که نگارنده سعی کند وقایع را در گذشته ردیابی کند و منابع و علل پیدایی آن‌ها را در سنت‌های پیشین بیابد، بدون این که به استنادشان به منابع معرفتی غیر تجربی نیازی وجود داشته یا چه بسا در اصل مشروعیت استناد به غیب در این روش تردید وجود داشته باشد و یا حتی در تقابل با روش تحلیل تاریخی دانسته می‌شود.

به نظر می‌رسد چنان رویه‌ای نه تنها به باورها و آموزه‌های دینی محدود نیست، که افزون بر آن مفاد خود دین و ابتدایی‌ترین تعالیمش را نیز در بر می‌گیرد. احتمالاً اگر از باورمند به چنین روشی پرسشی که چرا حضرت محمد ﷺ جنگ در فلان ماه‌ها را حرام کرده است؛ در پاسخ خواهد گفت: به تبعیت از فلان آموزه فرهنگی پیشینی، اگر از او درباره جانشینی، قوانین شرعی، داستان‌هایی که در کتاب او آمده و ... سوال کنی، پاسخی نسبتاً مشابه خواهی یافت: مراجعه به گذشته و دریافتن منبعی که حضرت محمد ﷺ در این آموزه ملهم از آن بوده است.

اصطلاحاً خط سیر پدیده‌ها، همیشه افقی و ارضی است و هرگز عمودی و سماوی نخواهد شد. لذا اصل مسئله امامت، شئون، تعداد آن و ... نباید اموری صرفاً قدسی، آسمانی و حقایقی از پیش تعیین شده دانسته شود و محقق باید بجوید و سر خط‌های پیدایی، تغییر یا تحول در هر یک از موارد پیش گفته را در تعالیم آورندگان دین یا مفسران و مبینان نخستین و ارباب ادیان بیابد.

دام خرد نگری و تقلیل گرایی

یکی از لغزشگاه‌های نگارش علمی و تحلیل آموزه‌ها، فروغلتیدن به لغزشگاه خردنگری است؛ بدین بیان که گاه توجه محقق چنان به یک آموزه و یا واقعه ای تاریخی جلب می‌شود



که به جای این که کلیت دین، سیستم فکری یا نظام ارزشی و معرفتی مورد پژوهش را بشناسد و سپس این آموزه مورد نظر را ذیل آن کل فهم کند، به عکس، کل دین را از منظر آن آموزه خرد می‌نگرد و تحلیل می‌کند.

به عنوان مثال، به جای این که مسئله تولد و تبرا را یکی از تعالیم اسلام در کنار سایر تعالیم دریابد، همه تعالیم اسلام را از توحید گرفته تا اوصاف و صفات، اخلاقیات و شریعت، کاملاً وارونه از پنجره تولد و تبرا می‌نگرد.

از سوی دیگر، واقعیت این است که باید بتوان احادیث را نیز مانند اعضای خانواده، هر یک را در جای خود نشانند. در خانواده حدیثی، گاهی یک روایت در حکم پدر خانواده، گاهی در حکم نواده و حتی گاهی خارج از خانواده و غریبه است. این، وظیفه محقق است که باید بتواند سنگ و وزانت یک آموزه، پدیده تاریخی یا روایت را دریابد و آن را در محل و جایگاه صحیحش قرار دهد.

اگر مسئله مهدویت، به درستی در قاموس اسلامی فهم شود، آن‌گاه خواهیم فهمید که این آموزه دارای هویتی استراتژیک در میان تعالیم اسلامی است و گویا از همان ابتدا به عنوان ساز و کاری برای بازتولید هویت و معنویت دینی امت اسلامی قلمداد شده است. اگر در فقه متاخر نیز بررسی این چینی داشته باشیم، آن‌گاه خواهیم دید که مثلاً مالکیت خصوصی چنین جایگاهی در نظام اقتصادی اسلام دارد؛ ولی اصلی مثل «لا ضرر» نیز وجود دارد که نه تنها از قواعد عام بیع است که اتفاقاً در تمام حوزه‌های فقه شیعه دارای حضوری تأثیر گذار است.

حال اگر فلسفه نجات نیز به خوبی تحلیل شود، آن‌گاه دانسته خواهد شد که اساساً اسلام، خود نوعی اعتراض به وضع موجود نامطلوب و نشان دادن وضعیتی آرمانی به سان وضع مطلوب ناموجود است. سپس بر اساس انسان‌شناسی اسلامی، آدمی که موجودی مختار، غایت‌نگر و اجتماعی است، به واسطه یک موعود منتظر و البته از جنس بشر و هدایتگر برای رسیدن به آن آینده دلخواه، دستگیری می‌شود.

آموزه مهدویت که ذیل مسئله نجات و فلسفه انتظار در اسلام مطرح می‌شود، یکی از تعالیم دینی در کنار هزاران تعلیم دیگر نیست، بلکه راهبردی کلان و تعیین‌کننده است که اتفاقاً سایر حوزه‌های دین ورزی متدینین را نیز دستخوش تغییر قرار می‌دهد.

یکی از لغزشگاه‌های نگارنده مقاله «مفهوم مهدی در تشیع دوازده امامی» عدم توجه به همین نکته است. مسئله مهدویت که موضوعی اجماعی بین شیعه و سنی است^۱، از جایگاهش فروکاسته شده اولاً، شیعی و ثانیاً، دوازده امامی معرفی شده و پس از تقلیل گرای پیش آمده، آن‌گاه تردید در افراد و تعداد به صرف تمسک به تعدادی از روایات و اقوال آسان خواهد بود. اما اگر کل نگرانه و فارغ از اختلاف نظرهای متصور در این موضوع تلاش شود تا حاق مسئله در اسلام به درستی فهم شود، ۲۷۱ روایت (شریعی، ۱۳۸۸: ص ۱۷) از طرق مختلف مشترک بین شیعه و سنی در خصوص تعداد امامان کافی به نظر می‌رسد.^۲

ادعای وام‌گیری آموزه مهدویت از سنت‌های پیشین

امیرمعزی در بخش‌های مختلف مقاله خود، از تأثیرپذیری و وام‌گیری آموزه مهدویت از سنت‌های پیشین سخن به میان می‌آورد. او در آغاز مقاله اشاره می‌کند که به طور عمومی، اسلام تعالیم خود در زمینه آخر الزمان و موعودگرایی را از آیین زردشت، مانئی، یهودیت و مسیحیت به ارث برده است و سپس عناصر خاص در آموزه مهدویت - همچون باور به دو غیبت صغرا و کبرا برای امام زمان علیه السلام، هم‌نام و هم‌کنیه بودن ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - از فرقه‌هایی مانند واقفیه و کیسانیه اخذ شده است.

امیرمعزی برای وام‌گیری و اخذ عناصر آموزه مهدویت از ادیان گذشته هیچ‌گونه دلیلی ارائه نمی‌کند و به نظر می‌رسد تنها دلیل او، شباهت‌هایی است که بین آموزه مهدویت با موعودگرایی در سایر ادیان گذشته وجود دارد. این طرز تفکر، پدیده‌ای است که در نوشته‌های بسیاری از مستشرقان و اسلام‌شناسان غربی مشاهده می‌شود و از بقایای جریانی است که با عنوان

۱. طبق تحقیقی که آیت الله لطف الله صافی انجام داده، محدثان اهل سنت احادیث مربوط به حضرت مهدی را از ۳۳ نفر از صحابه پیامبر اسلام در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و ۱۰۶ نفر از مشاهیر علمای بزرگ اهل سنت، اخبار ظهور امام غایب را در کتاب‌های خود آورده‌اند. نکته قابل توجه این که ۳۲ نفر از آنان مستقلاً درباره حضرت مهدی کتاب نوشته‌اند (صافی، بی‌تا: ص ۹۱ - ۹۹).

۲. برخی از جوامع حدیثی اهل سنت واجد مضامینی در خصوص مهدی منتظر علیه السلام عبارتند از:

صحیح بخاری، شرح و تحقیق: شیخ قاسم شماعی رفاعی، بیروت، دار القلم، ۱۴۰۷ ه. ق، ج ۴، باب ۹۴۵، ص ۶۳۳. مسند احمد حنبل، بیروت، دار الفکر (بی‌تا) ج ۱، ص ۸۴ و ۹۹ و نیز ج ۳، ص ۲۷ و سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ج ۲، ص ۱۳۶۶ - ۱۳۶۸.

تاریخی‌انگاری^۱ در غرب معروف است. تاریخی‌انگاری یکی از تحولات مهم در قرن نوزدهم بود که بر اساس آن، پدیده‌هایی همچون ظهور یک دین جدید، از نظر تاریخی متکی به پدیده‌ها و رویدادهای پیش از آن تلقی می‌شدند و اصالت آن‌ها انکار می‌شد (Martin"Richard,2017). محققانی که تحت تأثیر این جریان بودند، اسلام را روگرفتی از آیین‌های پیش از آن همچون مسیحیت و یهودیت معرفی می‌کردند.^۲ در نگرش تاریخی‌انگارانه، اموری همچون نوآوری و توارد آرای بسیار، به ندرت در توجیه بروز یک پدیده یا اندیشه مورد توجه قرار می‌گرفت و بسیار تلاش می‌شد تا پدیده‌های جدید، نشأت‌یافته از پدیده‌های قبلی معرفی شود؛ تلاشی که در بسیاری از موارد، بر شواهد و دلایل سست و غیرقابل اعتماد مبتنی بود. البته این نگرش امروزه در بین اسلام‌شناسان غربی جایگاه چندانی ندارد؛ اما به نظر می‌رسد امیرمعزی از افرادی است که همچنان از این جریان متأثر است.

البته به لحاظ عقلی، احتمال تأثیرپذیری پدیده‌های متأخر از پدیده‌های پیشین وجود دارد؛ اما به همان اندازه این احتمال وجود دارد که یک اندیشمند مستقلاً به یک اندیشه یا باور دست یافته باشد، بدون آن‌که از پیشینیان خود چیزی دریافت کرده باشد و یا حتی از وجود اندیشه و باور مشابه در گذشته آگاه باشد. همین‌طور این احتمال وجود دارد که این اندیشه‌ها و باورها دارای خاستگاه مشترکی باشد؛ کما این‌که از نگاه شیعه معتقد، موعودگرایی هم ریشه در فطرت انسان دارد و هم در ادیان الهی از طریق وحی به پیامبران آینده روشنی برای جهان وعده داده می‌شده است. از این رو، خاستگاه این باور در همه ادیان، همان فطرت الهی و یا وحی است؛ نه این‌که یک پیروان یک دین، چنین باوری را ابداع و سایر ادیان آن باور را از ایشان اخذ کرده باشند. البته اثبات این ادعا هم نیازمند دلیل است؛ اما نفی آن و اعتقاد به احتمالات دیگر در این مسئله نیز بدون دلایل و مستندات کافی منطقی نیست.

امیرمعزی بر این‌که آموزه‌های مربوط به آخر الزمان و موعودگرایی در اسلام متأثر از

1. Historicism

۲. برای مثال، آبراهام گایگر (Abraham Geiger)، اسلام‌شناسی یهودی، اثری منتشر کرد با عنوان «محمد ﷺ چه چیزهایی را از یهودیت اخذ کرد؟» و کارل آرنس (Karl Ahrens)، محقق مسیحی، اثری با عنوان «محمد به مثابه بنیان‌گذار یک دین» نگاهت که در آن تلاش کرد اسلام را روگرفتی از مسیحیت نشان دهد.

ادیان گذشته باشد نه تنها هیچ دلیلی ارائه نمی‌کند؛ بلکه بر ادعای دیگر خود، یعنی تأییدپذیری آموزه مهدویت در تشیع اثنا عشری از فرقه‌های شیعی و غیر شیعی پیشین، نیز هیچ دلیلی به دست نمی‌دهد. برای مثال، وی ادعا می‌کند که منشأ باور به دو غیبت برای امام دوازدهم علیه السلام، واقفیه هستند؛ صرفاً به خاطر شباهتی که بین عقیده اثناعشریه و واقفیه در این زمینه وجود دارد.

البته شاید بتوان برخی از احادیث را که در کتاب‌های حدیثی اثناعشریه در زمینه غیبت از راویان واقفی نقل شده است، به عنوان شاهی بر مدعای امیر معزی ذکر کرد. برای مثال، کلینی چنین نقل می‌کند:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِقَائِي عليه السلام غَيْبَةٌ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ إِنَّهُ يَخَافُ وَ أَوْ مَأْ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ يَغْنَى الْقَتْلُ؛ از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: برای قائم علیه السلام قبل از قیام غیبتی است، سؤال کردم: چرا؟ فرمود: همانا ایشان از کشته شدن هراس دارد و به شکم (جان) خود اشاره فرمودند (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۳۸).

در سند این حدیث، عبد الله بن جبلة به چشم می‌خورد که به گفته نجاشی واقفی بوده و کتابی درباره غیبت با عنوان کتاب الصفة فی الغيبة علی مذاهب الواقفة داشته است (نجاشی، ۱۴۳۲: ۲۱۶).

اما با چنین احادیثی نیز نمی‌توان مدعای امیرمعزی را اثبات کرد؛ زیرا احادیث متعدد دیگری در کتاب‌های حدیثی اثنا عشریه وجود دارد که هیچ راوی واقفی ای در سلسله سند آن وجود ندارد. برای مثال می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِقَائِي عليه السلام غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْأُغْيَبَةُ الْأُولَى نَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ؛ امام صادق عليه السلام فرمود: برای قائم علیه السلام دو غیبت است: یکی کوتاه و دیگری بلند مدت. در دوره اول، فقط خواص از شیعیان از مکان زندگی ایشان مطلع هستند؛ اما در دوره دوم هیچ کس از مکان زندگی ایشان مطلع نیست، مگر خواص از خادمان حضرت (کلینی، ۱۴۰۷: ۱؛ ج: ۳۴۰).

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أُيُوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ بُلْغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ فَلَا تُنْكِرُوهَا؛ شَنِدِمَ إِمَامَ صَادِقٍ عليه السلام مِى فَرَمُود: اِگَر خَبَرِ غَيْبَتِ صَاحِبِ اِيْن اَمْرِ [=قائم عليه السلام] بَه شَمَا رَسِيْد، مَنكَر اَن نَشُوِيْد (هَمَان، ۳۳۸).

سند هر دو روایت مذکور صحیح است و همه راویان آن‌ها امامی و ثقة هستند. همچنین حدیث ذیل که به صراحت از دو غیبت برای قائم عليه السلام سخن می‌گوید، بدون آن که هیچ یک از راویان آن واقفی باشد:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُيَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لِقَائِمِ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمُ بَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرَوْنَهُ؛ إِمَامَ صَادِقٍ عليه السلام فَرَمُود: بَرَاى قَائِمٍ عليه السلام دُو غَيْبَتِ اِسْت. دَر يَكِي اَز اَن دُو دَر مَرَاِسَمِ حَجِّ وَ اِجْبَ حَضُورِ پِيْدَا مِي كُنْتَد، مَرْدَم رَا مِي بِيْنْتَد؛ و لِي اَنَانِ حَضْرَتِ رَا نَمِي بِيْنْتَد (هَمَان، ۳۳۹).

امیرمعزی همچنین ادعا می‌کند که منشأ روایات مربوط به هم‌نام بودن و هم‌کنیه بودن مهدی عليه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز «بدون شک» قیام مختار است. او در این مورد نیز با بی‌توجهی به احادیثی که در مجامع حدیثی شیعه وجود دارد و با بی‌دقتی در فهم مستندات خود چنین ادعایی مطرح می‌کند که در ادامه توضیح بیش‌تری درباره آن خواهیم داد.

ادعای شکل‌گیری تدریجی عناصر آموزه مهدویت

یکی از مطالبی که در سراسر نوشته امیرمعزی مشاهده می‌شود، تأکید بر شکل‌گیری تدریجی عناصر و باورهای مربوط به مهدویت است. برای مثال، وی تلاش می‌کند نشان دهد باور به انحصار تعداد امامان در عدد دوازده، از عقایدی است که پیش از دوران غیبت صغرا وجود نداشته و بعدها شکل گرفته است. از جمله شواهدی که وی ارائه می‌کند، این است که برقی در کتاب محاسن، و به ویژه در بخش مربوط به اعداد (برقی، ۱۳۷۱: ج ۱، ۳-۱۵)؛ بحثی درباره عدد دوازده ندارد و به دوازده امام اشاره نمی‌کند و نیز این‌که صفار در بصائر الدرجات فقط پنج روایت در این باره ذکر می‌کند (صفار، ۱۴۰۴: ۲۸۰-۳۱۹ و ۳۲۰-۳۷۲).

در این‌جا باید اولاً در مورد کتاب محاسن اشاره کنیم که شواهد حاکی از این است که کتاب محاسن در طول تاریخ دست‌خوش حذف و اضافه‌هایی شده است. شیخ طوسی و

نجاشی هر دو گزارش می‌کنند که «قد زید فی المحاسن و نقص» (نجاشی، ۱۳۶۵: ۷۶ و طوسی، ۱۴۲۰: ۵۲). از این رو، نمی‌توان به صرف این که احادیث در مورد دوازده امام در نسخه کنونی محاسن وجود ندارد، نتیجه گرفت که در محاسن اصلی احادیثی در مورد دوازده امام وجود نداشته است. اما از این گذشته، شواهدی در دست است که وجود چنین احادیثی را در نسخه اصلی محاسن تقویت می‌کند؛ از جمله حدیثی که مرحوم کلینی به نقل از مؤلف محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، در کافی نقل می‌کند:

ابی جعفر دوم (امام جواد علیه السلام) فرمود:

امیر المؤمنین علیه السلام آمد و حسن بن علی علیه السلام همراهش بود و به دست سلمان تکیه داده بود و به مسجد الحرام در آمد و نشست. به ناگاه مردی خوش قواره و خوش لباس آمد و بر امیر المؤمنین علیه السلام سلام داد و آن حضرت جواب سلام او را داد و خدمت حضرت نشست. سپس گفت: ای امیر المؤمنین! من از تو سه نکته می‌پرسم؛ اگر پاسخ آن‌ها را به من دادی ... امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام رو کرد و فرمود: ای ابا محمد! پاسخ او را بده! امام حسن علیه السلام پاسخش را داد. آن مرد گفت: من گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا و همیشه به آن گواهی می‌دادم؛ و گواهم که محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همیشه بدان گواه بوده‌ام؛ و گواهم که تو وصی رسول خدایی و قائم به حجت او هستی - و اشاره به امیر المؤمنین علیه السلام کرد - و همیشه بدان گواه بوده‌ام و گواهم که تو هم وصی او هستی و قائم به حجت او - و اشاره به حسن علیه السلام کرد - و گواهم که حسین بن علی علیه السلام وصی برادر خود و قائم به حجت او است بعد از او؛ و گواهم بر علی بن الحسین علیه السلام که او قائم به امامت حسین علیه السلام است پس از او؛ و گواهم بر محمد بن علی علیه السلام که او است قائم به کار امامت علی بن الحسین علیه السلام؛ و گواهم بر جعفر بن محمد علیه السلام که او است قائم به کار امامت محمد علیه السلام؛ و گواهم بر موسی علیه السلام؛ که او است قائم به کار امامت بن محمد علیه السلام؛ و گواهم بر علی بن موسی علیه السلام؛ که او است قائم به کار امامت موسی بن جعفر علیه السلام؛ و گواهم بر محمد بن علی علیه السلام؛ که او است قائم به کار امامت علی بن موسی علیه السلام؛ و گواهم بر حسن بن علی علیه السلام؛ که او است قائم به کار امامت علی بن محمد علیه السلام؛ و گواهم بر حسن بن علی علیه السلام؛ که او است قائم به کار امامت علی بن محمد علیه السلام؛ و گواهم به مردی که فرزند حسن است و به کنیه

آن‌ها را نقل کرده است، و با توجه به این که محاسن^۱ مهم‌ترین کتاب از منابع اصلی مرحوم کلینی در کافی است، به احتمال زیاد این حدیث را در همان کتاب محاسن نقل کرده است. در مورد ادعای دیگر امیرمعزی که محمد بن حسن صفار، مؤلف بصائر الدرجات، فقط پنج حدیث در مورد انحصار تعداد امامان در عدد دوازده نقل کرده است؛ باید بگوییم: اولاً، احادیثی که صفار در این باره نقل کرده بیش از پنج روایت است، هر چند ممکن است برخی از آن‌ها در نسخه فعلی بصائر الدرجات یافت نشود. شاهد این مطلب آن است که مرحوم کلینی پس از نقل اولین روایتی که در بالا ذکر کردیم، می‌گوید:

وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ مِثْلَهُ سِوَاءً، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَدِدْتُ أَنْ هَذَا الْخَبَرَ جَاءَ مِنْ غَيْرِ جِهَةٍ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَقَدْ حَدَّثَنِي قَبْلَ الْحَيْرَةِ بِعَشْرِ سِنِينَ (همان، ۵۲۶ - ۵۲۷).

طبق این گزارش، صفار روایت مزبور را نیز نقل کرده است؛ هر چند این حدیث در نسخه فعلی بصائر الدرجات موجود نیست.

ثانیا، به هر حال به اعتراف امیرمعزی، صفار حداقل پنج روایت در این باره نقل کرده و همین امر شاهی است بر این نکته که این آموزه در میان شیعه وجود داشته است. کم بودن یا نبودن این تعداد، لزوماً به معنای شکل نگرفتن باور به دوازده امام نیست و حداکثر نشان می‌دهد که در زمان نگارش کتاب بصائر الدرجات که احتمالاً پیش از آغاز غیبت صغرا و یا حداکثر در اوایل آن بوده؛ به تأکید بر انحصار عدد امامان در دوازده نیاز چندانی احساس نمی‌شده است.

از این‌ها گذشته، بر فرض این که بپذیریم باور به دوازده نفر بودن امامان پیش از غیبت صغرا، باوری فراگیر نبوده، نکته بسیار مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اصیل بودن یک آموزه غیر از فراگیر بودن باور به آن آموزه است. اصیل بودن یک آموزه به

۱. نجاشی و شیخ طوسی اشاره می‌کنند که برقی کتاب‌هایی غیر از محاسن هم داشته است؛ اما شیخ در فهرست نامی از این کتاب‌ها نمی‌برد (طوسی، ۱۴۲۰: ص ۵۲ - ۵۴) و نجاشی هم با این تعبیر به آن‌ها اشاره می‌کند: «و ذکر بعض أصحابنا أن له كتباً آخر، منها: كتاب التهاني، كتاب التعازي، كتاب أخبار الأمم» (نجاشی، ۱۴۳۲: ص ۷۷).

این معنا است که آن آموزه در منابع اصلی دین، یعنی در قرآن مجید و یا احادیث پیامبر و امامان، بیان شده باشد. اما گاهی ممکن است با وجود آن که مطالبی در منابع اصلی بیان شده و آموزه‌ای اصیل است، همه مردم به طور عمومی آن را در نمی‌یابند و متوجه آن نمی‌شوند. اصولاً بسیاری از معارف عمیق دین، این‌گونه است. آموزه دوازده تن بودن امامان نیز بدون شک یکی از آموزه‌های اصیل اسلام است که در معتبرترین منابع سنی^۱ و شیعه (جمعی از محققان مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۸۸)، بدان اشاره شده است؛ اما شاید با توجه به این که آنچه بر مردم واجب بوده، ایمان به امامت امام زمان علیه السلام خودشان بوده است و نیز شاید به دلیل تقیه؛ تا پیش از غیبت صغری نسبت به تأکید و فراگیر کردن این باور نیازی احساس نمی‌شده است.

ادعاهای بی‌دلیل، گمانه‌زنی‌ها و نادیده گرفتن شواهد مخالف

در مقاله امیرمعزی، ادعاهای بی‌دلیل در موارد متعدد دیده می‌شود. برای مثال، وی ادعا می‌کند حیرتی که شیعیان پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام به آن دچار شدند، شدیدتر از حیرتی بود که پس از وفات امامان پیشین، در جامعه شیعه پدیدار می‌شد. در ادامه ادعا می‌کند که پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام جامعه شیعه به فرقه‌های متعددی منشعب شد و «فقط اقلیت اندکی» معتقد شدند که ایشان فرزندی داشته که امام دوازدهم و غائب است. وی در جای دیگر ادعا می‌کند گزارش‌هایی که طبق آن‌ها مادر امام زمان علیه السلام نوه امپراتور بیزانس بوده‌اند، «بدون تردید» افسانه هستند. امیرمعزی برای هیچ یک از این ادعاهایش که هیچ‌کدام بدیهی نیستند و دلیل روشنی هم ندارند؛ شواهدی ارائه نمی‌کند و این بر خلاف روش علمی و منطقی پژوهش است.

وی همچنین در برخی موارد، شواهدی را که بر خلاف مدعایش هست، نادیده می‌گیرد و شواهدی را استفاده می‌کند که بر مدعای او چندان دلالتی ندارد. برای مثال، وی ادعا می‌کند «بدون شک» خاستگاه احادیثی که مفاد آن‌ها هم‌نام و هم‌کنیه بودن مهدی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ ماجرای قیام مختار به نفع محمد بن حنفیه است. معنای این ادعا آن است که چنین احادیثی را واقعا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و در جریان قیام مختار این روایات ابداع شده‌اند. وی به عنوان شاهدی برای مدعایش می‌گوید: «محمد بن حنفیه هنگامی که مهدی

۱. مراجعه کنید به پی‌نوشت‌های ۷ و ۹.

خوانده شد، اظهار داشت فضیلت او این است که هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر ﷺ است». منبع این نقل قول، گزارش ذیل از ابن سعد است:

حدثنا موسى بن إسماعيل قال: حدثنا أبو عوانة عن أبي حمزة قال: كانوا يسلمون على محمد بن علي: سلام عليك يا مهدى. فقال: أجل أنا مهدى أهدى إلى الرشد والخير. اسمي اسم نبي الله وكنيتي كنية نبي الله. فإذا سلم أحدكم فليقل سلام عليك يا محمد. السلام عليك يا أبا القاسم؛ ابي حمزه می‌گوید: مردم به محمد بن حنفیه می‌گفتند: سلام بر تو ای مهدی! پس پاسخ داد؛ بله، من مهدی هستم و به سوی رشد و خیر هدایت می‌کنم. هم نام نبي الله ﷺ و هم کنیه ایشان هستم. پس هر کس خواست به من سلام دهد، بگوید: سلام بر تو ای محمد! سلام بر تو ای اباالقاسم! (ابن سعد ۱۹۹۰: ج ۵، ص ۷۰).

اولاً، با فرض این که این گزارش را معتبر بدانیم، صرف این که محمد بن حنفیه چنین گفته باشد، بدان معنا نیست که پیامبر ﷺ در این زمینه سخنی نداشته است.^۱ اتفاقاً همین گزارش نشان می‌دهد که در ذهن مخاطبان محمد بن حنفیه، مهدی کسی بوده است که با پیامبر ﷺ هم‌نام و هم‌کنیه باشد؛ زیرا ظاهر کلام محمد بن حنفیه این است که هم‌نام و هم‌کنیه بودن خود با پیامبر ﷺ را به عنوان دلیل و نشانه‌ای بر مهدی بودن خود معرفی می‌کند، نه این که صرفاً منظورش این باشد که این هم‌نامی فضیلت و امتیازی برای او است و چون او دارای فضیلت است؛ پس مهدی است. ثانیاً، کمی پیش از این نقل قول، ابن سعد گزارش‌هایی ارائه می‌کند که به روشنی شاهدهی است بر این که پیامبر ﷺ خودشان شبیه بودن اسم و کنیه مهدی را با خودشان مطرح کرده‌اند:

بحثی بین علی عليه السلام و طلحه شد. طلحه به ایشان گفت: من مثل شما جرأت ندارم خلاف حرف پیامبر ﷺ عمل کنم که فرمود: کسی از امت من حق ندارد اسم و کنیه مرا برای فرزند خود انتخاب کند، و شما این کار را انجام دادید. علی عليه السلام فرمود: جری، کسی است که خلاف کلام خداوند و پیامبرش عمل کند. برو به این افراد از قریش بگو بیایند؛ آن‌ها آمدند. فرمود: شهادت بدهید! گفتند: شهادت می-

۱. در روایتی از پیامبر که نسبت بدان ادعای تواتر نیز شده است، چنین می‌خوانیم: «لَا يَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَأطِي أَسْمُهُ اسْمِي...» ر.ك: مؤسسه معارف اسلامی، ۱۳۸۷).

دهیم که رسول الله ﷺ به علی علیه السلام فرمود: در آینده پسری برای تو، هم نام و کنیه من متولد خواهد شد و هیچ فرد دیگری به چنین نام گذاری مجاز نیست^۱ (همان، ۶۷ - ۶۸).

اما امیرمعزی با نادیده گرفتن این گونه شواهد و با ارائه تفسیر غیر دقیق از شواهد خود، قاطعانه ادعاهایی بی اساس مطرح می کند.

نمونه دیگری از استدلالات ضعیف و گمانه زنی های نویسنده مقاله این است که می گوید: در احادیث فراوانی از ذکر نام مهدی نهی شده و به جای آن از القابی مانند مهدی و قائم و صاحب الزمان برای او استفاده شده است. سپس اظهار می دارد که این امر «بازتاب دهنده تردیدهایی است که در مورد مهدی وجود داشت.» آن چه از این مقدم و تالی فهمیده می شود، این است که وی می خواهد بگوید نهی از به زبان آوردن نام مهدی به این دلیل بوده که جامعه شیعه دقیقاً نمی دانسته است که نام مهدی چیست. لذا تا زمانی که اوضاع روشن شود، گفته شده است که نام او را به زبان نیاورید.

چنین استدلالی مایه تعجب است. وقتی در احادیث متعدد به روشنی گفته شده است که مهدی هم نام پیامبر است و در احادیث دیگری، بنا بر ملاحظاتی گفته شده است که شیعیان نباید این نام (م ح م د) را به زبان بیاورند؛ چگونه می توان نتیجه گرفت که هویت مهدی برایشان نامعلوم بوده است. اصولاً اگر نام مهدی برای شیعه مجهول بوده است، آن ها نامی در ذهن نداشتند که بخواهند آن را به زبان بیاورند.

نمونه دیگر از بی دقتی های نویسنده مقاله را می توان در فهم او از دیدگاه ابوسهل نوبختی دید. وی دو دیدگاه از ابوسهل نقل می کند: نظریه اول آن است که شیخ صدوق به ابوسهل نسبت می دهد که وی معتقد بود امام دوازدهم «موجود العین فی العالم ثابت الذات» است (صدوق، ۱۳۹۵: ص ۹۰). دیدگاه دومی را هم از ابن ندیم نقل می کند که در بالا گذشت. سپس اظهار می کند هیچ یک از دو دیدگاه بعدها از سوی جامعه شیعه پذیرفته نشد. از این

۱. «أخبرنا محمد بن الصلت و خالد بن مخلد قالاً: حدثنا الربيع بن المنذر الثوري عن أبيه قال: وقع بين علي و طلحة فقال له طلحة: لا كجراً تك علي رسول الله. سميت باسمه و كنيته بكنيته و قد نهى رسول الله أن يجمعهما أحد من أمته بعده. فقال علي: إن الجريء من اجترأ على الله و علي رسوله. اذهب يا فلان فادع لي فلانا و فلانا. لفر من قریش. قال فجأؤوا فقال: بم تشهدون؟ قالوا: نشهد أن رسول الله ص قال إنه سيولد لك بعدى غلام فقد نحلته اسمي و كنيتي و لا تحل لأحد من أمتي بعده».

اظهار نظر فهمیده می‌شود که وی فهم خاص و نادرستی از دیدگاه اول داشته است؛ زیرا با مراجعه به نقل مرحوم صدوق^۱، ملاحظه می‌شود که این دیدگاه دقیقا همان دیدگاهی است که شیعه تا به امروز به آن معتقد بوده است.

با قدری دقت می‌توان یافت که دیدگاه رایج شیعه، مولود عکس العمل سیاسی- اجتماعی علمای شیعه و دیدگاهی حدیث الظهور نبوده است و بیان ابو سهل که ایشان را موجود العین و ثابت الذات می‌دانند، چیزی جز این نیست که ایشان در همین دنیا هستند و زندگی می‌کنند.

نتیجه گیری

مقاله «مفهوم مهدی در تشیع دوازده امامی» اثر امیرمعزی، با وجود تتبع نسبتا خوب و بیان روان و سایر امتیازاتی که دارد، دارای اشکالات جدی و اساسی است. اشکالات روشی، استنادی، تحلیلی و ... در این نوشتار، برخی از این مشکلات مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در واقع می‌توان تعداد امامان، اصل مسئله مهدویت و تعلق مهدی به خاندان پیامبر را امری اجماعی بین شیعه و سنی دانست که مورد غفلت متن مذکور قرار گرفته است.

نقد مفصل مطالبی که در این مقاله بیان شده است، مجال وسیع‌تر می‌طلبد؛ اما امیدواریم این نوشتار گامی هرچند کوچک در جهت معرفی آثار محققان غربی در زمینه مهدویت به پژوهشگران داخلی باشد و به سهم خود زمینه ساز ورود عالمان متعهد شیعه به عرصه‌های بین‌المللی برای معرفی دقیق‌تر تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام گردد.



۱. «و قد سألونا فی هذه الغیبة و قالوا إذا جاز أن یغیب الإمام ثلاثین سنة و ما أشبهها فما تنكرون من رفع عینه عن العالم فیقال لهم فی ارتفاع عینه ارتفاع الحجة من الأرض و سقوط الشرائع إذا لم یکن لها من یحفظها و أما إذا استتر الإمام للخوف علی نفسه بأمر الله عز و جل و كان له سبب معروف متصل به و كانت الحجة قائمة إذ كانت عینه موجودة فی العالم و بابه و سببه معروفان و إنما عدم إفتائه و أمره و نهیه ظاهرا و لیس فی ذلك بطلان للحجة و لذلك نظائر قد أقام النبی ص فی الشعب مدة طويلة و كان یدعو الناس فی أول أمره سرا إلى أن أمن و صارت له فئة و هو فی کل ذلك نبی مبعوث مرسل فلم یبطل توقيه و تستره من بعض الناس بدعوته نبوته و لا أدحض ذلك حجة ثم دخل ع الغار فأقام فیها فلا یعرف أحد موضعه و لم یبطل ذلك نبوته و لو ارتفعت عینه لبطلت نبوته و كذلك الإمام یجوز أن یحبسه السلطان المدة الطويلة و یمنع من لقائه حتی لا یفتی و لا یعلم و لا یبین و الحجة قائمة ثابتة واجبة و إن لم یفت و لم یبین لأنه موجود العین فی العالم ثابت الذات و لو أن نبیا أو إماما لم یبین و یعلم و یفت لم تبطل نبوته و لا إمامته و لا حجته و لو ارتفعت ذاته لبطلت» (صدوق، ۱۳۹۵: ص ۹۰ - ۹۱).

منابع

۱. ابن سعد، محمد (۱۹۹۰م). *الطبقات الكبرى*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۲. ابو عبدالله، احمد بن محمد بن حنبل (بی تا). *مسند احمد حنبل*، بیروت، دار الفکر.
۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ ق). *المحاسن*، قم، دار الکتب الاسلامیه.
۴. جازاری معمولی، سعید، پاییز ۱۳۹۲، روش شناسی پژوهشی پروفیسور محمد علی امیر معزی، *نامه ایران و اسلام*، سال دوم، شماره ششم.
۵. جمعی از محققان مرکز تخصصی مهدویت (۱۳۸۸). *امام مهدی علیه السلام در احادیث شیعه و سنی*، تهران، بنیاد فرهنگی مهدی موعود علیه السلام.
۶. حافظ ابو عبدالله، محمد بن یزید قزوینی مشهور به ابن ماجه (۱۴۱۸ق). *سنن ابن ماجه*، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار الجیل.
۷. حافظ، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم معروف به بخاری (۱۴۰۷ق). *صحیح بخاری*، شرح و تحقیق: شیخ قاسم شماعی رفاعی، بیروت، دار القلم.
۸. شریعتی سبزواری، محمد باقر پاییز ۱۳۸۸، *امامان دوازده گانه علیهم السلام در قرآن و سنت*، انتظار موعود، سال ۹، شماره ۳۰.
۹. صافی، لطف الله، (بی تا). *نوید امن و امان*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۱۰. صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۵ق). *کمال الدین و تمام النعمه*، تهران، اسلامیه.
۱۱. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق). *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم*، قم، مرعشی.
۱۲. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۲۰ق). *فهرست کتب الشیعه و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول*، قم، مکتبه المحقق الطباطبائی.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*، تهران، اسلامیه.
۱۴. موسسه معارف اسلامی (۱۳۸۶). *معجم احادیث الامام المهدی*، قم، بنیاد معارف اسلامی.
۱۵. نجاشی، احمد بن علی (۱۴۳۲ق). *رجال النجاشی*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
16. Martin, Richard C. , Heather J. Empey, Mohammed Arkoun and Andrew Ripin. "Islamic Studies." In *The Oxford Encyclopedia of the Islamic World*. Oxford Islamic Studies Online, <http://www.oxfordislamicstudies.com/article /opr/t236 /e0395> (accessed 02-Mar-2017).
17. Amir-Moezzi, Mohammad Ali. (2007). "The Concept of Mahdi in Twelver Shi ism." <<http://www.iranicaonline.org/articles/islam-in-iran-vii-the-concept-of-mahdi-in-twelver-shiism>.